

موقعیت یهود در مدینه



عبدالله بن عبدالعزیز بن ادریس / شهلا بختیاری

«فرزندان بنده خدا» یا «برگزیده خداوند» است. اسرائیل که لقب یعقوب است مرکب از «اسرا» به معنای بنده یا برگزیده و «ایل» به معنای خداوند است.^۴ گفته می‌شود معنای «حرکت به سوی خداوند در شب» نیز می‌دهد.^۵ همینطور به معنای «شدید» یا «قوی» هم آمده است.^۶

همچنین آنها یهود نام گرفته‌اند چون به یهوژ بن یعقوب - که حکومت در خاندان وی استقرار یافت - منسوبند. در اینجا ذال ناخوانا تبدیل به دال بی نقطه گردیده و «یهود» شده است.^۷ مورخان مسلمان به این نکته توجه کرده‌اند. سهیلی معتقد است: «یهود مانند ثمود اسم خاص است و ادامه می‌دهد: آنها به یهوژ بن یعقوب که ذال آن

مراد از لفظ «یهود» در این بررسی دو معناست؛ یکی «نسب» و دیگری «دبانت». خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا﴾^۱، این آیه، اشاره به گردن نهادن به دین یهود دارد؛ مانند این که به کسی که مسیحیت را پذیرفته، «مسیحی» می‌گویند. لغت دانان نیز به این معنا اشاره کرده‌اند. ابن منظور می‌گوید: «هود به معنای توبه است: هَادٌ، يَهُودٌ، هُودٌ؛ یعنی کسی که توبه کرد و به سوی حق بازگشت، پس او توبه کننده است... و هود الرجل یعنی به آیین یهود در آمد».^۲ یهود به معنای نسب نیز می‌باشد که هم معنا با «بنی اسرائیل» است.^۳ این لفظ در زبان عبری به معنای

یا سکونت آنها در این سرزمین نشده است.^{۱۱} اگر این روایت درست باشد، می‌شود چنین توجیه کرد که شاید تعداد آنها اندک بوده و یا در سپاه او نقش مهمی نداشته‌اند.

مورخان می‌نویسند: تعدادی نوشته‌ی نبطی در حجر و دیگر نواحی سرزمین نبط یافت شده، که اسامی عبری وارد شده در آنها، اشاره به این مطلب دارد که صاحبانشان از یهود بوده‌اند.^{۱۲} بعضی از این نوشته‌ها، به قرن اوّل میلادی تا سال ۳۰۷ میلادی مربوط است.^{۱۳}

مسلم است سبب وجود پناهندگان یهودی در سرزمین عرب، طبیعی می‌نماید که گروهی از ساکنان فلسطین، در حدود قرن اول میلادی، به ارتفاعات حجاز و نیز به یثرب روی آورده و بعد از حاکمیت روم بر سرزمین شام و یورش آنان بر عبرانیان، به عموزاده‌هایشان پناهنده شده باشند؛ زیرا که این سرزمین از متصرفات روم دور بوده است.^{۱۴} از سوی دیگر بی‌شک یهودیان، بر عربهای ساکن در شرق مرز عربی به دیده‌ی نسل اسماعیل و ابراهیم و به نگاه خویشاوند می‌نگریستند و امیدوار بودند که آنان دین ابراهیم، جد عرب و یهود را بپذیرند.^{۱۵}

تبدیل به دال شده منسوبند. پس هنگامی که یهود با الف و لام گفته می‌شود هر دو جنبه‌ی نسب و دین - یهودیت - محتمل است. اما نسب، بنابراین گفته‌ی آنها منظور بنده‌ای در میان بندگان است و از دین همانند زرتشتی و مسیحی مقصود این است که آن صفتی است نه این که منسوب به پدری باشند.^۸ هدف ما از گزیدن این موضوع از کلمه‌ی یهود، زمینه‌سازی برای بحث درباره‌ی اصل یهود در مدینه است و این که آیا نسب آنها از بنی‌اسرائیل است یا از عربهای یهودی شده؟

و گمان نداریم که رسیدن به حکم قطعی از حقیقت و سابقه‌ی وجود آنها در مدینه آسان باشد؛ زیرا این بحث به مطلبی برمی‌گردد که متون تاریخی گفتگو درباره‌ی آن را آشکارا رها کرده‌اند.^۹ با این همه، این امر موجب نمی‌شود که اشاره‌ای هرچند کوتاه، به اختلاف منابع درباره‌ی اصل یهود و آمدنشان به یثرب نداشته باشیم. تعدادی از مورخان معاصر تصور کرده‌اند هنگامی که نبونید به تیماء آمد، یهود همگی در سپاه او بودند و در آنجا و دیگر نواحی حجاز ساکن شدند تا به یثرب رسیدند.^{۱۰}

با آگاهی به این که در اخبار مدون نبونید، اشاره‌ای به وجود یهود در سپاهش



سنگدل به نام «یاهو» را می‌پرستید؛ همان خدایی که بعد از آن «یهوه» خوانده شد.^{۲۱} اثر این روایت آن است که آشکارا به وجود علاقه‌ها و رابطه‌های دیرینه میان یهود و اعراب در زمان موسی اشاره می‌کند که برای پیدا کردن چراگاه، در صحراهای جزیره‌العرب یا در صحرای سینا جابجا می‌شدند و فلسطین را امتداد طبیعی حجاز می‌دانستند که در نتیجه آن، ارتباط ساکنان هریک از این سرزمین‌ها با دیگری طبیعی می‌نمود.^{۲۲}

و نیز با بررسی نوشته‌های مورخان مسلمان، از پیوند یهود با اهل مدینه و پیشینه آن تا زمان حضرت موسی علیه السلام اشاراتی می‌توان یافت. تاریخ‌نگاران به دنبال پیدا کردن عوامل سیاسی و گاه دینی برآمده^{۲۳} و مواردی از آنها را برشمرده‌اند؛ از جمله عوامل سیاسی، خطر عمالقه - ساکنان یثرب و جحفه از سرزمین حجاز - و حملات پی‌درپی آنان به بنی‌اسرائیل در شام بود که سبب شکایت بنی‌اسرائیل به موسی شد. موسی علیه السلام سپاهی به مقابله با آنها فرستاد دستور داد که همه‌شان را کشته، هیچ‌یک از آنها را زنده نگذارند. سپاه این مأموریت را انجام داد اما پسر پادشاه عمالقه را، که «ارقم» نام داشت، به حال خود رها کردند و

بجاست در اینجا به این مطلب اشاره کنیم که بعضی از پژوهشگران معاصر مایلند تا پیوند یهود و عرب، در حجاز و یثرب را به دوره‌های بسیار کهن بازگردانند، حتی شاید به بیش از هزار سال قبل از میلاد مسیح؛ یعنی بعد از خروج بنی‌اسرائیل از مصر به رهبری موسی علیه السلام.^{۱۶}

یهودیان هنگام آمدنشان به سوی فلسطین و شام، با مقاومت و ایستادگی سختی روبرو شدند^{۱۷} و شاید گروه‌های کوچکی از آنها برای این‌که از بازگشت به مصر معاف شوند، ترجیح دادند به حجاز پناه برند تا امنیت و سلامتی به دست آورند و از زندگانی پرزحمت و مشقت‌بار رهایی یابند و از کمبود نیازمندیها؛ مثل «خیار، هندوانه، تره، پیاز، و سیر»^{۱۸} خلاص شوند. آنها شکایتشان را نزد موسی، به بی‌گیاهی سینا^{۱۹} تفسیر می‌کردند و نزد او داد و فریاد راه می‌انداختند در حالی که ناحیه حجاز و بسیاری از نقاط جزیره‌العرب در آن زمان از پردرخت‌ترین سرزمین‌های خدا بود.^{۲۰}

گروهی از مستشرقان می‌نویسند: قبایل عبری در سال ۱۲۵۵ ق. م. در هجرتشان از مصر به سوی فلسطین، در سینا و نفود توقف کردند و موسی با زنی از عرب ازدواج کرد و آن زن خدای بیابانی

القری، خیبر، تیماء و یثرب فرار کردند و تا زمان ظهور اسلام آنجا ساکن شدند.^{۲۶} یهودیت در میان عرب،^{۲۷} در قبایل حمیر، کنانه و بنی الحارث و کنده،^{۲۸} غسان،^{۲۹} بلی^{۳۰} و اوس و خزرج^{۳۱} راه یافت. درباره یهودی شدن اوس و خزرج نوشته‌اند: زنی که فرزندش زنده نمی‌ماند، با خود عهد بست که اگر فرزندش زنده بماند او را یهودی کند.^{۳۲} این امر نشان می‌دهد که یهودیت در میان اوس و خزرج رایج نبود و پذیرش آن نیز از روی خرسندی و رغبت نبوده است و ما را بر این اعتقاد رهنمون می‌شود که در دید عرب پذیرش دین یهود با بدی و ستم آمیخته بوده، تا حدی که یهودی شدن ملازم بود با هلاکت. به این معنا که مادر ترجیح می‌داد فرزندش زنده بماند حتی اگر یهودی شود! و در نظر او یهودی شدن فرزندش بهتر از مردنش بود! البته این موضوع وجود گروه‌های کوچک در میان قبایل عربی را که به سبب اهداف سیاسی وارد دین یهودیت شدند نفی نمی‌کند؛ مانند «کعب بن اشرف» که از «طیء» و از بنی‌نهبان بود و پدرش به مدینه آمد و با بنی‌نضیر هم‌پیمان شد و در میان آنها سربلندی یافت و با زنی از آنان ازدواج کرد.^{۳۳} و «جبل بن جوال» بن

به شام بازگشتند. آنها زمانی به شام رسیدند که موسی مرده بود. بنی‌اسرائیل خطاب به ایشان گفتند:

شما از دستور موسی سرپیچی کرده و با او مخالفت نموده‌اید، ما به شما جا و پناه نمی‌دهیم.

سپاهیان گفتند: ما به سرزمینی که بر آن غلبه کرده‌ایم باز می‌گردیم و در آنجا می‌مانیم. پس بی‌درنگ به یثرب بازآمدند و در آنجا ساکن شدند و زاد و ولد کردند.^{۲۴}

اما موآزخانه که این پیوند را به عامل دینی برمی‌گرداند، چنین می‌نویسند: آنگاه که موسی به همراه گروهی از بنی‌اسرائیل حج‌گزارد، به هنگام بازگشت، وارد مدینه شد و آن محل را جایگاه پیامبری دید که وصف او را در تورات می‌خواند، پیامبری که همان آخرین پیامبران است. گروهی از ایشان با هم مشورت کردند که آنجا بمانند، پس عده‌ای در محلی در بازار بنی‌قینقاع فرود آمدند و مدتی بعد گروهی از اعراب به آنها پیوستند و به دین آنها درآمدند.^{۲۵}

از سوی دیگر، گروهی از موآزخان مسلمان و دیگران چنین آورده‌اند که آمدن یهود به حجاز در عصر نبوخذ نصر یا بخت‌نصر بوده است که بعد از آمدن او به فلسطین، گروهی از یهودیان به وادی



اگر مطالب ذکر شده دربارهٔ نسب بنی قریظه و بنی نضیر تا بنی اسرائیل را در نظر بگیریم، می‌یابیم که آنها از فرزندان خزرج بن صریح بن سبط بن یسع بن سعد ابن لاوی بن جبرین نحام بن عازر بن عیصر ابن هارون بن عمران علیه السلام هستند. ۴۴ اگر از بیان سلسله نسب بعد از «خزرج بن صریح» چشم‌پوشی کنیم، می‌بینیم که آنها همگی نامهای یهودی هستند که به اقتضای حال، تعدادی از نامهای پیامبران را نیز دربر دارند. به نظر می‌رسد از وجود اسم خزرج در اول سلسله نسب تا آخر بیشتر اسمهای کهن آنها عربی است ۴۵ که بر قدمت پیوند مکانی آنها با خزرج تأکید دارد و احتمالاً نسبی عربی است که با جایگزین کردن اسم‌های عربی، می‌خواستند اهمیت و احترامشان با پیوند دادن نسب خود به پیامبران دینشان زیاد شود.

این سخن مسلم است که یهود؛ اعم از بنی قریظه و بنی نضیر که به یثرب مهاجرت کرده بودند، بعد از نشست و برخاست با اعراب در یثرب و تأثیر گرفتن از آنها، ترجیح دادند اسم‌های عربی داشته باشند. مگر این که آن اسم بر غیر عرب نیز صادق باشد. پس بر یهود یا هر امتی که هستی و اصول و دینی دارد سخت است که

صفوان بن بلال ذبیانی ثعلبی که با «بنی قریظه» ۳۴ بود و «حیی بن اخطب» که بر بنی نضیر وارد شد. ۳۵ گروهی او را در نسب عتیبه بن حارث بن شهاب بن جدی تمیمی، قهرمان عرب ذکر کرده‌اند. ۳۶

به نظر می‌رسد که یهودی شدن دستجمعی و گروهی نیز در فاصلهٔ میان دو قرن چهارم و پنجم میلادی پیش آمده است. ۳۷ نقل شده که یمنی‌ها بدون استثنا در دین یهود وارد شدند و یهودیت دین رسمی آنجا شد. ۳۸ همین‌طور اقوامی از بنی حارث بن کعب، غسان و جذام نیز یهودی شدند. ۳۹

از مطالب گذشته نتیجه می‌گیریم: بودند اعرابی که یهودی شدند و گروه‌های خاصی را تشکیل می‌دادند و این امر را بر این باور می‌رساند که یهود بنی قریظه و بنی نضیر و گروهی از یهودیان حجاز، عرب‌های یهودی شده هستند.

در مورد نسب بنی قریظه و بنی نضیر گفته شده که آنها عشیره‌ای از جذام بودند ۴۰ و نیز گفته‌اند که آنها در زمان عادی یا سؤال ۴۱ یهودی شده‌اند. سؤال، که دوستی و ارتباط زیادی با امریء القیس کندی داشت، ۴۲ بین دو قرن پنجم و ششم میلادی می‌زیست. ۴۳

بودند که از نسل شعیب پیامبرند و شعیب از جذام بوده است. ۵۰ پس اگر این مطلب درست باشد شکی در عرب بودن آنها باقی نمی‌ماند.

به نظر می‌رسد که یهود بنی‌قریظه و بنی‌نضیر و دیگران در هجرت به مدینه پیشگام بودند. در این باره سمهودی عقیده دارد: زمانی که رومیان بر شامیان غلبه کردند، بنی‌قریظه و بنی‌نضیر و بنی‌هدل از شام به قصد کسانی از بنی‌اسرائیل که در حجاز بودند فرار کردند. ۵۱ بنی‌هدل که عموزاده‌های قریظه و نضیر هستند، از آنها نیستند؛ زیرا نسب بنی‌اسرائیل بالاتر از آنهاست. ۵۲

تاریخ به وجود بنی‌جذام در شام و حسمی ۵۳ اشاره می‌کند و می‌نویسد که آنها مقام عالی و رهبری میان عرب شام داشتند. ۵۴ و بیشترشان مسیحی بودند. ۵۵

مسیحیت دین رسمی دولت روم بود و گردن نهادن بنی‌جذام به دین مسیحیت، حاکی از فرمانبرداری ایشان از دولت روم بود. ۵۶ همچنانکه می‌بینیم کاری که بیانگر سربیزی و خروج آنان علیه دین رسمی باشد، از آنان سرزند. ۵۷

آنچه که بر عرب بودن بنی‌قریظه و بنی‌نضیر دلالت می‌کند، پایبند نبودن آنها

آن را تصدیق کند. یهود هنگام آمدن به یثرب در اوج قدرت و برتری بودند، ۴۶ اما عرب در دوره جاهلیت خود هیچ حکومت یا میراث دینی نداشتند که بتوان گفت اسامی خود را بر یهود تحمیل کردند؛ ۴۷ مانند وضعی که بعدها، هم در مورد یهود و هم دیگر قبایل و شهرهای مفتوحه اتفاق افتاد. ۴۸

گفته‌اند زبان عبری در نامهای محللهایی از حجاز که یهود بر آن وارد شدند، تأثیر جدی و آشکار گذاشته است. به عنوان مثال «وادی بطحان» در مدینه که معنای عبری آن «اعتماد» است و نیز «وادی مهزور» در مدینه به معنای «نهر آب» است همچنین کلمه «أریس» در زبان عبری و آرامی، به کشاورز کشت‌کار اطلاق می‌شود و «چاه رومه» که عثمان بن عفان آن را از یک یهودی خرید به معنای چاه «بالای دره» است. ۴۹ و این، بر بعضی آثار لغوی یهودی قدیم در حجاز تأکید دارد که بر مناطقی از آن فرود آمدند و همین دلیلی است بر سخن ذکر شده از تأثیر بیگانگان در سرزمینی که در آن ساکن شدند.

از مطالبی که بر عرب بودن بنی‌نضیر و بنی‌قریظه دلالت دارد، سخن سمهودی است. وی می‌نویسد: بنی‌قریظه بر این باور



نژادهای اسرائیلی نسب هستند و وجودشان در یثرب به قبل از میلاد می‌رسد. این امر از مطالب ذکر شده درباره آمدن بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی، نزد ساکنان قدیمی یثرب از عمالقه نتیجه گرفته می‌شود که به آمدن بنی اسرائیل به محلی از بازار بنی قینقاع نیز اشاره می‌کنند. ۶۴ این تعریف با ذکر نام بنی قینقاع ما را به این اعتقاد وامی‌دارد که آنها همان یهودیانی هستند که اول بار سکونت در یثرب را برگزیدند. فرض بر این است که امکان تغییر محل آنها به دو دلیل بعید می‌نماید:

- ۱ - مطلبی که بیانگر انتقال دسته‌جمعی آنها با هدف تغییر مسکن باشد، در دست نیست.
 - ۲ - بخش مسکونی مدینه کوچک بوده، طبعاً چنین اتفاقی به آسانی در آن صورت نمی‌گیرد.
- پیامبر ﷺ به طایفه بنی قینقاع، به عنوان صاحبان دانش و معرفت در میان یهود می‌نگریست. به همین جهت، آن حضرت هنگامی که دید دلجویی از یهودیان برای ورود آنها به دین اسلام ضروری است، بنی قینقاع را در بازارشان جمع کرد و فرمود: ای جماعت یهود، از عقوبتی که خداوند - عزیز و گرامی - قریش

به بسیاری از عادات یهود است. و این بدان ادعا است که نژاد آنان پاک است و باید از خویشاوندی با قبایلی که یهودی‌نسب نیستند بپرهیزند، در حالی که در میان بنی قریظه و بنی نضیر خویشاوندی با قبایل عرب؛ مثل ذبیان بن ثعلبه، ۵۸ بن تمیم، ۵۹ بنی نهبان از قبیله طیء ۶۰ و کنده ۶۱ دیده می‌شود. و می‌بینیم که عربهای یهودی کیش، بر انتساب به این دو قبیله یهودی در مدینه به شدت علاقه داشتند و خودشان را به سبب خویشاوندی و انتساب از آنها می‌دانستند ۶۲ و این کشش طبیعی، داشتن پیوند خونی شدید؛ مانند اعراب است و تربیت نفس با آداب و رسوم عربی.

بسیاری از مورخان مسلمان هنگام صحبت از یهودیان منسوب به بنی قریظه، این مورد را در نظر گرفته‌اند؛ مثل عبدالرحمان بن زبیر بن یأطاکه ابن خیاط درباره او گفته است: او از بنی اسرائیل نیست. ۶۳ این امر تصور آغازین ما را تأیید می‌کند که میان یهود و بنی اسرائیل تفاوتی وجود دارد. برای این که کلمه یهود به «ملیت» و دیانت» همراه هم اشاره دارد در حالی که کلمه «بنی اسرائیل» فقط بر ملیتی جدای از دیگران بسنده می‌کند.

به نظر می‌رسد که بنی قینقاع بقایای

میان کلمهٔ یهود بدون الف و لام که نسب را می‌رساند^{۷۲} و یهود با الف لام که دو وجه نسب و دیانت را دربر دارد، تفاوت وجود دارد.^{۷۳}

چندین نفر از مورخان مسلمان، متنی را نقل کرده‌اند که بنی‌قینقاع را از نسل یوسف عليه السلام می‌داند.^{۷۴} در زبان و آداب و رسوم تشابهی میان بنی‌قینقاع با دیگر یهودیان یثرب نیافتیم. ظاهراً این امر به مجاورت طولانی آنها با قبایل عرب و قطع ارتباطشان با خویشاوندان یهودی‌شان در شام برمی‌گردد به طوری که آنها بنی‌قینقاع را در عقیده مانند خود نمی‌دیدند، حتی آنها را یهودی نیز نمی‌دانستند؛ زیرا تسلیم احکام تلمود نبودند.^{۷۵}

می‌بینیم که علت کناره‌گیری یهود یثرب و دوری آنها از خویشاوندانشان در شام، با کنار گذاشتن بسیاری از آداب و رسوم یهود به شرایط هجرتشان به جزیرهٔ العرب برمی‌گردد. هر چند تاریخ آن، به زمان موسی عليه السلام^{۷۶} یا زمان چپاولگریهای بخت‌نصر در سرزمینشان شام نمی‌رسد.^{۷۷} پس محققاً هجرت یهود به یثرب با بروز اختلاف میان آنها و عموزاده‌هایشان در شام همراه شده بود. ما این امر را از سخن ابن شُبّه برداشت می‌کنیم، آنجا که

را به آن دچار نمود برحذر باشید و مسلمان شوید؛ زیرا شما می‌دانید که من فرستادهٔ خدا هستم و این حقیقت را در کتابتان و در میثاق خداوند با خودتان می‌یابید.^{۶۵}

بنی‌قینقاع، برخلاف دیگر یهودیان یثرب، صنعتگر و زرگر بودند.^{۶۶} زرگری از شغل‌هایی بود که عرب آن را پست می‌شمرد و از آن پرهیز می‌نمود.^{۶۷}

مطلب معتبری در تاریخ، در انتساب بنی‌قینقاع به بنی‌اسرائیل آمده است و آن چیزی است که در داستان مخیریق می‌یابیم که او از بنی‌قینقاع بود^{۶۸} و عالمی بود که دارایی‌اش را - که هفت بستان بود - به پیامبر ص وصیت کرد و آن حضرت آنها را صدقه قرار داد.^{۶۹} مخیریق در جنگ احد حضور یافت و کشته شد. پیامبر ص دربارهٔ او فرمود: مخیریق رانندهٔ یهود و سلمان رانندهٔ فارس و بلال رانندهٔ حبشه بود.^{۷۰}

و نیز از پیامبر نقل کرده‌اند که فرمود: مخیریق بهترین یهودیان بود.^{۷۱} رسول خدا ص در اینجا نام مردان مسلمانی را جمع کرد و آنها را با نسبت دادن به ملتشان شناساند؛ زیرا اگر قصد او دیانت آنها بود باید می‌گفت: مخیریق رانندهٔ یهود و سلمان رانندهٔ زرتشتیان و بلال رانندهٔ مسیحیان بود. پیش از این نیز آوردیم که



نیست که خودشان را اصلاح کنند و کودکانشان را به افزون شدن در عادات و آداب و رسوم عربی تطبیق دهند تا نزد پیامبری که منتظرش بودند به مقام و منزلت برسند.

آنچه گفته شد، مخالف طبع یهود و خروج از آداب و رسوم التزامی آنان بود که، معمولاً، جز نژاد یهود را به معاشرت برنمی‌انگیخت و ما را به این اعتقاد وامی‌دارد که آن، از عوامل دخول عشیره‌های بنی‌قریظه و بنی‌نضیر بود، که آنها را از قبیلهٔ جذام عربی نام برده‌اند،^{۸۱} همینطور آن عوامل انگیزهٔ دخول گروه‌های عرب دیگر در دین یهود و در نتیجه هجرت به یثرب نیز بود.

به نظر می‌رسد که سهل‌انگاری یهود به یثرب و سرپیچی آنان از بعضی احکام تلمود،^{۸۲} به‌علاوه آشفتگی اوضاع در شام هنگام حاکمیت روم بر آنجا و حملات رومیان به عبرانی‌ها، منطقهٔ یثرب را مرکز جذب یهود قرار داد تا بدینوسیله به بنی‌اسرائیلی‌های ساکن در حجاز پناهنده شوند.^{۸۳}

به‌طور طبیعی، شکل آخرین هجرت‌های یهود به یثرب، بیشتر هجرت‌های کوچک یا خانوادگی است که به دیگر قبایل و ساکنان‌شان پناهنده می‌شدند، از جملهٔ آنها

می‌نویسد: موسی و هارون در راه حج از مدینه عبور کردند اما از یهود ترسیدند و بی‌درنگ پنهانی از آنجا خارج شدند.^{۷۸} با صرف نظر از صحت این داستان، روشن است که هجرت یهود به مدینه، نتیجهٔ اختلاف میان آنها و یهودیان شام بوده است. اگر این مسأله را بپذیریم باید بگوییم که یهود مدینه به جهت در اقلیت بودنشان، در محیط عربی بزرگ، مانند اقلیتی که تکیه‌گاه خارجی ندارد، مصلحت خود را در ترکیب شدن و تطبیق دادن ولو بطور نسبی، با محیط جدیدشان یافتند تا با واکنش شدید - که اهالی بومی در مقابله با غریبه‌ها بروز می‌دهند - روبرو نشوند.

اما دربارهٔ داستانی که می‌گوید: هجرت یهود به یثرب به سبب ایمانشان به ظهور پیامبری عرب است، که در کتابشان بود و این‌که او در جایی از این آبادیهای عربی، در دهکده‌ای که نخل دارد،^{۷۹} ظهور می‌کند و یهود به دیدار این پیامبر و اطاعت از او امیدوار بودند.^{۸۰} این داستان ما را به این باور می‌رساند که یهود به ظهور نزدیک این پیامبر در سرزمین عربی ایمان آوردند و بدون شک در اعتقاد آنان، این پیامبر عرب بود و یا حداقل به زبان عربی سخن می‌گفت. پس با توجه به این مطالب، عجیب

بنی ققیص و بنی ناغصه، بنی هدل، بنی عمرو، بنی معاویه، بنی زعورا، بنی زیداللات، بنی حجر، بنی ثعلبه و اهل زهره و بنی مرابه بودند.^{۸۴}

این گروه از قبایل، عرب یهودی شده بودند؛ زیرا نامهای آنها عربی است گرچه در این زمان ملیت یهودی داشتند و در تغییر اسمها و آداب و رسومشان همان وضعیت جاری بر بنی قینقاع بر آنها نیز صدق داشت. بنابراین به این اعتقاد گرایش پیدا می‌کنیم که اینان قبایلی با ملیت یهودی هستند و اگر بپذیریم که یهود از دیر زمان در مدینه حضور داشت و آمدنشان تا اواخر قرن پنجم

میلادی ادامه داشته - همانطور که در ضمن بحث بدان اشاره شد و علاوه بر آن مطلبی که پیش از این دربارهٔ عرب بودن بنی قریظه و بنی نضیر ارائه گردید - غیر معقول نخواهد بود که بقیه نژاد یهود در مدینه، با تعداد اندکی که داشتند، هنگام ترک مدینه مانند بنی قینقاع عمل می‌کردند.^{۸۵}

گرچه اخباری که از یهود مدینه در دست است، ما را به آمار تقریبی آنها نمی‌رساند اما با این وجود ما نباید متونی را که در این زمینه وجود دارد و تا حدی جمعیت تقریبی یهود مدینه را بیان می‌کند، نادیده بگیریم و از دست بدهیم.

پانوشتها:

۱ - آل عمران: ۲۷ «حنیف» یعنی کسی که به چیزی روی کند، هنگامی که به آن مایل باشد. همچنین به کسی که از دین باطلی روی گرداند، گفته می‌شود او حنیف است و دین حنیف دارد. فلان شخص دین حق اختیار کرد هنگامی که مسلمان شد. (نگاه کنید به:

زمخشری: اساس البلاغه، ص ۱۴۴

۲ - لسان العرب، ج ۵، ص ۴۳۹

۳ - «اسرائیل» لقب یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، پدر یهودیان است که به سبب انتساب به او، آنها را به این خوانده‌اند (نگاه کنید به: ابن اسحاق، السیره، ج ۱، ص ۱۲؛ شنوده، الیهود، ص ۱۵ و ۲۰؛ طنطاوی، محمد سعید، بنی اسرائیل فی القرآن، ج ۱، ص ۶

۴ - طنطاوی، همان

۵ - سهیلی، الروض الأوفی، ج ۲، ص ۲۹۴

۶ - برای آگاهی از معانی مرتبط با این اسم و ارتباط آن با نوشته‌های به خط میخی و زبان کنعانی، نگاه کنید به:

The Interpreter's Dictionary of the Bible Abingdon_press, Newyork, vol.zp.166

۷ - بیرونی؛ تاریخ الملل و النحل، ج ۲، ص ۴. طنطاوی از او در کتابش اقتباس کرده است، بنی اسرائیل فی القرآن، ص ۸ سهیلی: الروض

الانف، ج ۲، ص ۲۹۱. یعقوبی: تاریخ، ج ۱، ص ۳۱. شنوده: الیهود، ص ۱۴

- ۸- همان کتاب، ج ۲، ص ۲۹۱
- ۹- جواد، المفصل، ج ۶، ص ۵۱۱
- ۱۰- همان منبع، ج ۶، ص ۵۱۳
- «تیماء»، شهری از منازل شام، میان شام و وادی القرئ در مسیر راه حاجیان شام دمشق است. امروزه در قسمت شمال غربی مملکت عربستان سعودی، در شمال شهر العلا واقع است و زمینش برای زراعت حاصلخیز است. (نگاه کنید به: کحاله عمر، جغرافیای شبه جزیره عرب، ص ۱۲۹. «تیماء» یکی از شهرهای قدیمی به حساب می‌آید که نقش مهمی در تاریخ سیاسی و اقتصادی شمال جزیره‌العرب به دلیل قرار گرفتن بر سر راه تجاری میان شمال و جنوب داشت. (نگاه کنید به: انصاری، دکتر عبدالرحمان طیب، «لمحات عن بعض المدن القديمة في شمال غربی الجزيرة العربية»، بحثی است چاپ شده در جملۀ «الدارة»، شماره اول، سال اول، ۱۳۵۹ هـ. ۱۹۷۵ م. چاپ ریاض، ص ۸۲
- در نقوشی که جدیداً در حزان در سال ۱۹۵۶ م. کشف شده، ذکر شده است که نبونید در تیماء شهر زیبایی ساخت که قصری شبیه به قصر بابل در آن بود. (انصاری، همان کتاب، همان جا) و نبونید یا نابونهدید یکی از پادشاهان بابل بود که حکومت بعد از سه نفر پادشاه پی در پی از خانواده نبوخذ نصر به او انتقال یافت و او در مدت هفت سال سلطنت، حکومت را آکنده از سستی و پریشانی نمود. او از خاندان کاهنان بود و در سال ۵۵۵ ق. م. متوجه واحد تیماء شد. (صالح، عبدالعزیز: الشرق الأذنئ القديم، ج ۱، قاهره، ۱۹۷۷، ص ۵۶۰، ۵۶۱)
- ۱۱- جواد، همان منبع، ج ۲، ص ۵۱۳
- 12 - Islamic Culture, vol.111, No2, April, 1929, judaeo_ Arabic Relations in pre_ islamic Times.
by Jøsef Horovity, P.170
- جواد علی به اقتباس از او در کتابش آورده است، المفصل، ج ۶، ص ۵۱۳
- «الحجر»، باکسر حاء و سکون جیم، نام سرزمین ثمود در وادی القرئ، میان شام و مدینه است. (باقوت، معجم البلدان ج ۲، ص ۲۲۰- ۲۲۱)
- ۱۳- جواد، همان منبع، ج ۲، ص ۵۱۳
- ۱۴- جواد، همان منبع، ج ۲، ص ۵۱۸. الشریف، مکه و مدینه، ص ۳۰۷
- ۱۵- لاتندو، اسلام و عرب (ترجمه به عربی منیر بعلبکی، بیروت، ۱۹۶۲ م.) ص ۱۶. جواد، همان منبع، ج ۶، ص ۵۱۴ (به پاورقی شماره یک همان صفحه نگاه کنید)
- ۱۶- شنوده، اليهود، ص ۲۶- ۲۹؛ جواد، همان منبع، ج ۶، ص ۵۱۱
- ۱۷ و ۱۸ و ۱۹- شنوده: اليهود، ص ۳۴
- ۲۰- سمهودی، الوفا، ج ۱، ص ۱۵۹
- ۲۱- Landau.R: Islamand the Arabs, p.13 (London, 1958) ترجمه عربی، ص ۱۷
- ۲۲- جواد، المفصل، ج ۶، ص ۵۱۳
- ۲۳- سهیلی، الروض الأتف، ج ۲، ص ۲۵۰ و ۲۵۱؛ سمهودی، الوفا، ج ۱، ص ۱۵۷
- ۲۴- سهیلی، همان منبع، ج ۲، ص ۲۵۰- ۲۵۱
- ۲۵- سمهودی: همان منبع، ج ۱، ص ۱۵۷
- ۲۶- Donyy. R: Die lrealiten zu mekka. S.135 از او به اقتباس در کتابش آورده است؛ المفصل، ج ۶، ص ۵۱۷ و ۵۱۸. نبوخذنصر یا بختنصر پادشاه بابل سپاهی را به فلسطین فرستاد و پادشاه یهود را کشت و قومش را در سال ۵۹۷ ق. م. اسیر کرد (صالح، عبدالعزیز، الشرق الأذنئ القديم، ص ۲۷۷)

- ۲۷- ابن اسحاق، اسیره، ج ۲، ص ۳۵۹؛ ابن حجر، الإصابه، ج ۱، ص ۲۲۲. سمهودی؛ الوفا، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۰. جواد، المفصل، ج ۶، ص ۵۱۴ (پاورقی شماره یک در همان جا). رستم، الروم، ص ۲۴
- ۲۸- ابن قتیبه، المعارف، ص ۶۲۱
- ۲۹- بلخی، البدء والتاریخ، ج ۴، ص ۳۱
- ۳۰- سمهودی، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۶۲ و ۱۶۳
- ۳۱- طبری، جامع البیان، ج ۳، ص ۱۳ و ۱۴
- ۳۲- طبری: همان جا، مقالات که نقلی نیز گفته شده است، با کسر میم. درست‌تر گفته شده است که همان مقالات باشد. مقالات از مقلت مشتق شده است نه از فلا. (همان منبع، ج ۳۳، ص ۱۴ و پاورقی شماره یک، همان) مقالات به معنای ماده شتری است که یک بار زاییده باشد و پس از آن بار نگیرد و زنی که فرزندش زنده نماند. جمع آن مقالات است. (بستانی، محیط المحيط، ج ۲، باب قاف ماده قلت، ص ۱۷۴۹؛ ز مخشری، اساس البلاغه، ص ۵۱۹)
- ۳۳- ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۲۵۹. سمهودی، الوفا، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۰
- ۳۴- ابن حجر؛ الإصابه، ج ۱، ص ۲۲۲
- ۳۵- ابن اسحاق؛ همان منبع، ج ۲، ص ۳۵۹
- ۳۶- سهیلی؛ الروض الأکشف، ج ۲، ص ۲۸۹
- ۳۷- جواد، المفصل، ج ۶، ص ۵۳۹ و ۵۴۰
- ۳۸- ابن اسحاق؛ همان منبع، ج ۱، ص ۱۲ و بعد از آن؛ یعقوبی، تاریخ، ج ۱، ص ۲۵۷؛ جواد، همان منبع، ج ۶، ص ۵۳۷ و بعد از آن
- ۳۹- یعقوبی، تاریخ، ج ۱، ص ۲۵۷
- ۴۰- یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۴۹ و ۵۲؛ جذام، او عمرو بن عدیب بن حارث بن مرة بن ذید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبا است (ابن حزم، الجمهرة، ص ۴۱۹ و ۴۲۰). به نظر می‌رسد که بنی جذام در روزگار امویان به شمال انس گرفتند و از شهر و نسب اصلی خود دوری کردند. ذکر شده است که روح بن زبایع که از بنی اقصی بن حرام بن جذام است، خواست که نسب جذام را به مضر برگرداند و می‌گوید: جذام ابن اسد برادر کنانه و اسد پسر خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر می‌باشد. (ابن حزم، همان منبع، ص ۴۲۰، ۴۲۱)
- ۴۱- یعقوبی، همان منبع، ج ۲، ص ۵۲؛ ضیف (دکتر شوقی)، العصر الجاهلی، ص ۲۳۹
- ۴۲- ابن خلدون، تاریخ، ج ۱، ص ۹۱-۹۵ (چاپ قاهره، ۱۳۵۵ هـ)
- ۴۳- جواد، المفصل، ج ۳، ص ۳۶۸-۳۶۰
- ۴۴- سمهودی، الوفا، ج ۱، ص ۱۶۱
- ۴۵- ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ الشریف، مکه مدینه، ص ۲۹۶ و ۲۹۷
- ۴۶- کستر: حیره و مکه، ص ۱۱. الشریف: همان کتاب، ص ۳۰۶ و ۳۲۰
- ۴۷- الشریف: همان کتاب، ص ۳۲۰
- ۴۸- بارتولد (واسیلی ولادیمیر)، تاریخ الحضارة الإسلامیه (ترجمه عربی، حمزه طاهر، چاپ ۳، قاهره ۱۹۵۸ م.)، ص ۴۳؛ بروکلیمان (کارل)، تاریخ الشعوب الإسلامیه، ص ۱۱۹-۹۳ و در جاهای مختلف
- ۴۹- ولفنسون، تاریخ اليهود فی بلاد العرب، ص ۱۷
- ۵۰- سمهودی؛ الوفا، ج ۱، ص ۱۶۲؛ در باره نسب شعیب: باید گفت که او پیامبری بود در میان قومی که به آنها حضوراً می‌گفتند، و از عرب



بائده، از فرزندان ار فخشذبن یقطن بن عابر بن صالح بن ارفخشذ، از عموزاده‌های جرهم و حضرموت و سلف بودند. سرزمین حضورا در رس بود و آنها کافر بودند و بت می‌پرستیدند. از میان خودشان پیامبری به نام شعیب بن ذی مهرع بر انگیخته شد. اما آنها او را تکذیب کردند و مانند دیگر ملت‌ها هلاک شدند، (ابن خلدون، تاریخ، چاپ قاهره، ۱۳۵۵ هـ.ج ۱، ص ۴۶) و می‌نویسد که: سرزمین جرهم در یمن بود و آنها به عبری صحبت می‌کردند. در متنی که ابن خلدون روایت کرده ملاحظه می‌شود که او حضورا را فرزندان حضرموت و جرهم قرار می‌دهد، با این که حضورا قبیله‌ای بودند که محلشان در آنجا محل قبیله جدام جنوبی نیز بود و ذکر شده است که سرزمین حضورا (رس) در حضرموت بود (جواد، المفصل، ج ۱، ص ۳۴۷) متوفی که در دست ماست کمک بیشتری در توضیح کافی از جدام و حضورا بیش از این ارتباط مکانی نمی‌کند، بعلاوه بیشتر ذکر شد که بنی قریظه می‌پنداشتند از نسل شعیب و از بنی جدام هستند. (ابن حزم، جمهره، ص ۳۳۴؛ سمهودی، همان منبع، ج ۱، ص ۱۶۲) در جمهره نیز اشاره‌ای بدون واسطه به خویشاوندی جدام و حضورا به سبب اجتماع نسبشان در سبأ می‌یابیم. پس جدام همان بنی عدی بن حارث بن مرة بن اددبن زید بن یسحب بن عرب بن زید بن کهلان بن سبأ هستند (ابن حزم، همان منبع، ص ۴۴۱ و ۴۱۸) اما حضورا همان عدی بن ملک بن زید ابن سهل بن عمرو بن قیس بن معاویه بن جشم بن عبد شمس بن وائل بن غوث بن قطن بن عرب بن زهیر بن غوث بن ایم بن همیسع بن حمیر بن سبأ می‌باشد (ابن حزم، همان منبع، ص ۴۳۳ - ۴۳۲) گفته می‌شود یمن از حضورا شعیب بن ذی یهدم بود (ابن حزم، همان منبع، ۴۳۴) سپس می‌بینیم جدام و حضورا در سبأ جمع می‌شوند که اسمش عامر بن حسنه بن یسحب بن یعرب بن یقطن ابن قحطان بود و در قحطان یمن نیز جمع می‌شود. (ابن سعد، طبقات، ج ۳، ص ۴۱۹)

۵۱- سمهودی: الوفا، ج ۱، ص ۱۶۰

۵۲- ابن اثیر: أسد الغابه، ج ۱، ص ۶۹ و ۷۰

۵۳- بلاذری: فتوح البلدان، ج ۱، ص ۷۱؛ زمخشری، الجباب و الامکنه و المیاه، ص ۴۲؛ کلبی، الاصنام، ص ۳۸؛ دارجنام، حوالی أیله بر خلیج عقبه است که از نواحی حجاز می‌باشد. در زمان پیامبر وادی شنا از دره‌های آن بود (ابن اسحاق، السیره، ج ۴، ص ۱۰۳۰ و نیز ابن حزم، همان منبع، ص ۴۱۲)

۵۴- ابن اسحاق، منبع قبلی، ج ۴، ص ۱۰۱۱؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۳، ص ۲۱۳

۵۵- بلاذری، منبع قبلی، ج ۱، ص ۷۱؛ ابن حجر، همان منبع، ج ۳، ص ۲۱۳

۵۶- ابن اسحاق، همان منبع، ج ۴، ص ۱۰۱۱؛ ابن حجر همان منبع، ج ۳، ص ۲۱۳

۵۷- ابن اسحاق؛ همان منبع، ج ۴، ص ۱۰۱۱

۵۸- ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۲۲۲

۵۹- سهیلی، الروض الأنف، ج ۲، ص ۲۸۹

۶۰- ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۵۹؛ سمهودی، الوفا، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۰

۶۱- ابن حجر، همان منبع، ج ۱، ص ۲۰۱

۶۲- ابن اسحاق، همان منبع، ج ۲، ص ۳۵۹؛ سهیلی، همان منبع، ج ۲، ص ۲۸۹؛ ابن حجر، همان منبع، ج ۱، ص ۲۰۱ و ۲۰۲

۶۳- طبقات، ص ۱۲۳

۶۴- سمهودی، الوفا، ج ۱، ص ۱۵۷

۶۵- طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۲۷۹؛ سمهودی، همان منبع، ج ۱، ص ۲۷۸، ۲۷۹

۶۶- طبری، همان منبع، ج ۲، ص ۴۸۱؛ مطری، التعریف، ص ۱۹ و ۲۰

۶۷- ابن خلدون، تاریخ، ج ۱، ص ۳۳۷ (چاپ بولاق، ۱۲۸۴ هـ) جواد، المفصل، ج ۶، ص ۵۳۶

- ۶۸- ابن حجر، الاصابه، ج ۳، ص ۳۹۳
- ۶۹- ۷۰: همان
- ۷۰- ابن اسحاق، السیره، ج ۲، ص ۳۶۳
- ۷۱- سهیلی، الروض الأنف، ج ۳، ص ۲۹۱
- ۷۲- سهیلی؛ همان
- ۷۳- سمهودی، الوفا، ج ۱، ص ۱۶۴؛ ابن حجر، همان منبع، ج ۲، ص ۳۲۰
- ۷۴- والفتسون، تاریخ اليهود، ص ۱۳
- ۷۵- سمهودی، الوفا، ج ۱، ص ۱۵۷
- ۷۶- جواد، المفصل، ج ۶، ص ۵۱۷-۵۱۸
- ۷۷- سمهودی، همان منبع، ج ۱، ص ۱۶۱
- ۷۸ و ۷۹- سمهودی، همان، ج ۱، ص ۱۶۰
- ۸۰- یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۵۲، ۴۹
- ۸۱- ولفتسون، تاریخ اليهود، ص ۱۳
- ۸۲- سمهودی، الوفا، ج ۱، ص ۱۶۰؛ جواد، المفصل، ج ۶، ص ۵۱۸
- ۸۳- سمهودی، همان منبع، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۰ گفته شده است که بنی ناغصه قبیله کوچکی از یمن است که منازلشان در دزه بنی حرام بود تا این که عمر بن خطاب آنها را به مسجد فتح انتقال داد. (سمهودی، همان منبع، ج ۱، ص ۱۶۳)
- ۸۴- ذکر شده است آنها حدود ۷۰۰ جنگجو بودند (طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۸۰)
- ۸۵- طبری، همان جا